



فصل نامه تخصصی کتابخانه بزرگ  
حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی  
سال بیست و ششم | شماره ۱۰۰ | تابستان ۱۳۹۹

## قحطی ۱۳۲۵ ش در خدابنده زنجان

سروده: شیخ قدرت الله کوچک بیگی

به کوشش: علی اکبر صفری \*

### چکیده

نگارنده گزارشی در باره گرمای زودرس خدابنده زنجان در بهمن سال ۱۳۲۵ شمسی و سرمای شدید پس از آن در اسفند همان سال، بر اساس شعر ترکی قدرت الله کوچک بیگی شاعر زنجانی (۱۲۹۰ - ۱۳۸۴ شمسی) همراه با متن شعر او عرضه می کند. نیز شرح حال شاعر و نمونه اشعار فارسی او را یاد کرده است. نگارنده متن شعر را از نسخه اصلی آن که نزد نوه شاعر موجود است، نقل می کند.

### کلیدواژه ها

کوچک بیگی، قدرت الله (قرن چهاردهم شمسی): شاعران زنجان - قرن چهاردهم: قحطی سال ۱۳۲۵ شمسی؛ تاریخ ایران - قرن چهاردهم: ادبیات ترکی - شعر کوچک بیگی.

\* پژوهشگر حوزوی در عرصه کتابشناسی و نسخه شناسی.



## ما چه می دانیم «قحطی» چیست؟!

مردم سرزمین ما هر چند سال یک بار قحطی های کوچک و بزرگ را تجربه می کردند و می مردند و فراموش می شدند. این تجربه مرگبار در مناطق روستایی و ارباب رعیتی به مراتب سهمگین تر و غم انگیزتر بوده است. مردم ستمدیده و رنج کشیده در روستاهای دور افتاده، نه تاریخ زندگی شان نوشته شده و نه تاریخ مردنشان.

شهرستان «خدابنده» از توابع زنجان، دارای بیش از سیصد و چهل و سه پارچه آبادی و سی و سه روستای خالی از سکنه است و به جرأت می توان گفت صفحاتی به اندازه تعداد این روستاها از تاریخ این منطقه نوشته نشده است. گویا این سامان «تاریخ» ندارد؛ هرچه هست ظلم «ارباب» بوده و بیچارگی «رعیت».

از تاریخ زندگی رعیت چیزی نمانده است؛ گویا آن هم مثل گندم، زمین، بیگاری و ... قسمت ارباب شده است. با گذشت چند نسل از آن روزگار، هنوز بدبختی ها، بلاها و ظلم های خان ها و ارباب ها نقل مجالس شب نشینی هاست.<sup>۱</sup>

هنوز پیرمردها و پیرزنانی هستند که از قحطی و نایابی سال ۱۲۸۸ ق و جز آن یاد می کنند، وقت سوگند یاد کردن می گویند: «هشتاد و هشتی باشم اگر ...».

هنوز هم سالخورده‌گانی هستند که هنگام آوردن سفره از جا برمی خیزند و به استقبال آن می روند و سفره را زیارت می کنند و با احترام بر زمین می گذارند و تکریم می نمایند. آنان که در قحطی های کوچک و بزرگ از ارزن، ماش، سیب زمینی، جو سیاه<sup>۲</sup> (که نانش مانند ذغال می شد) نان تهیه کرده و جان سالم بدر برده اند.

۱ برای شناخت گوشه ای از این ظلم ها نگاه کنید به کتاب خاطرات استاد یدالله هاشمی به عنوان خاطرات شگفت (قزوین، نشر سایه گستر)، ۱۳۹۵.

۲ مرحوم امام خمینی نیز در بیان خاطرات خود از این نوع نان و قحطی چنین یاد می کند: «... در عین حال به واسطه همین جنگ، ایران قحطی شد؛ در ایران نان پیدا نمی شد، یک چیزی بود سیاه، مثل این عبای من سیاه بود، یک چیز این طور قلمبه‌ای بود، می دادند مردم. یک دانه نان سنگکی شما در تهران پیدا نمی کردید. در قم که ما بودیم، تمام دکانها بسته شده بود و هیچ پیدا نمی شد»

«... من خوب یاد دارم که در قم که ما بودیم، تقریباً تمام دکانهای نانوايي بسته شده بود و قحطی وجود پیدا کرده بود، حتی یک روز، که اواخر امور بود، من با یک بچه‌ای که همراهم بود داشتیم می رفتیم، یکدفعه این بچه به من گفت: آی نون! که نان را، مدت‌ها بود نان سنگک را ندیده بود.»

«... من خودم با این چشم‌هایم دیدم که یک اسبی که مرده بود، یک عده ریختند سرش و گوشتش را بردند. من خودم این را دیدم ...»

صحیفه امام (تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ش)، ج ۱۴، ص ۲۲۸ و ج ۲۳، ص ۱۲۷-۱۲۸



شیخ قدرت الله کوچک بیگی

در زندگی ما که همه چیز سیاست، رسانه ها، دین مداری، اقتصاد ... از صداقت تهی و با دروغ عجین شده، این نوع رویدادها باور ناپذیر است. قحطی و از گرسنگی مردن، برای ما که در غذا خوردن نیز صداقت نداریم و وقت سیری نیز دست از غذا خوردن نمی کشیم، سخت و دشوار است.

موضوع تاریخی گرانی و قحطی در تاریخ و فرهنگ این مناطق جایگاه ویژه ای دارد که بایست به آن پرداخته شود.

برای نمونه مرحوم سید محمد حسین شهریار (درگذشته ۸۶۳۱ ش) در شاهکار ادبی خود «حیدر بابایه سلام» در بند چهل و پنجم به این نوع قحطی و نایابی اشاره ای غمگنانه دارد:

دندیم دیون مسیبه نه گلدی      غلام گوردوم آغلار گوزیله گولدی  
دندی اودا باهالیق دوشدی اؤلدی      دندیم یازیق بیزله حاصلیل بولنلر

یتمینده آجلاریننان اؤنلر



از سرنوشت [دوستم] مسیب پرسیدم غلام با چشمهای گریان خندید و گفت: «او هم در اثر گرانی مرد». گفتیم: «آن طفلک ها با ما محصولشان را قسمت می کردند و سهم بودند، وقتی زرع و کشت آنها حاصل نداد، از گرسنگی مردند». جان کشاورز در گرو کشته های خویش است.<sup>۱</sup>

متن پیش رو منظومه ای در تاریخ سرمای سخت و قحطی سال ۱۳۲۵ ش است. این ابیات به زبان ترکی سروده شده و چنان ساده و روان است، که نمی توان آن را به فارسی ترجمه کرد و اگر هم بتوان، لطافت و دلنشینی آن را نمی توان باز گفت.

در این اثر مرحوم شیخ قدرت الله کوچک بیگی، سرمای سخت و پیامد آن قحطی و گرانی سال ۱۳۲۵ ش را به نظم کشیده است.

نمونه دیگر این نوع ادبیات توصیفی از قحطی در این منطقه منظومه مرحوم میرزا خلیل مصائبی (درگذشته ۱۳۲۵ ش) با عنوان «وضع روزگار» است. وی این منظومه را در سال ۱۳۲۱ ش سروده و در آن به قحطی قصبه قیدار - که در آن سال چهارصد خانوار بوده - اشاره کرده و قیمت اجناس را نیز در شعر گنجانده است:

....چورک یوخ آرپا یوخ آذوقه یوخ حتی که هیزم یوخ

بوواوضاع و بو دوراندان نورگ قانیله دریادور

چورک دورت یوز تومن یاغین یاریم خرواری مین تومان

اولوبدور یوز تومن قند ای برادر وای و ویلادور

بیری آرپا بیری داری بیری خولار سراغینده

ولی اونلاریدا تاپماخ فقیره خواب و رویادور

اتین خرواری آلتی یوز تومن، قصاب ناز ایلیر

سامان یونجا چنخوب اوج سمایه حکمی مجردور

۱ شرح حیدر بابایه سلام (سلام بر حیدر بابا)، محمد حسین شهریار تبریزی، به کوشش: توحید معبود (تهران، نشر مشکات، ۱۳۷۸ ش)، ص ۱۴۳.

پیمبر (قیدار) اهلی دورت یوز ایولیدور اما حساب ایتسن

علاوه ایکی یوزدن ایولی سی مفلوک بی پادور<sup>۱</sup>

قحطی عوامل گوناگونی دارد و در این سال تغییر ناگهانی آب و هوا علت آن بوده است. در گیر و دار زمستان و سرمای طاقت فرسای آن (اول بهمن ماه) ناگهان هوا گرم و طبیعت بهاری شده است.

رسیدن این بهار زودرس و نابهنگام مردم بی خبر را فریفته و به شیوه هر ساله به کار کشاورزی و شخم و کشت و زرع پرداخته اند. با این توهم که دیگر نیازی به آذوقه و علوفه حیوانات نیست؛ با مصرف بی رویه چیزی از اندوخته ها باقی نگذاشتند.

بیست و پنج روز مانده به پایان سال، زمستان با سرمای سخت و سوزان بازگشته و تا نیمه های اردیبهشت دمار از روزگار مردم درآورده است. پیامد این سرما، کمبود علوفه و کمپایی غلات و گرانی و قحطی بوده که در این منظومه ثبت شده است.

این بارش سنگین در سطح کشور روی داده و به گزارش روزنامه اطلاعات مردم برخی شهرها را نگران خرابی و ویرانی خانه ها کرده است. در اخبار این روزنامه، شماری از مردم اظهار داشته اند که شدت و سنگینی برف از ده سال به این طرف بی نظیر بوده است. در یکی از خبرها آمده است: «... بارندگی های مفصل و نافع ... تلگرافات رسیده از شهرستان ها حاکی است که در اردبیل، ملایر، بروجرد، محلات، بروجن، کلات، قوچان، فریمان، فسا، زنجان، مشهد در این چند روزه برف و باران مفصل و نفعی باریده که موجب خوشنودی کشاورزان شده است»<sup>۲</sup>.

شاعر این سروده از روحانیون خوشنام و فرهیخته شهرستان خدابنده؛ مرحوم حاج شیخ قدرت الله کوچک بیگی فرزند علی اشرف است. وی در سال حدود ۱۲۹۰ در روستای «اوغوزلو» متولد شد. علوم مقدماتی مکتب خانه ای را در زادگاهش فراگرفت. دروس فقه و

۱ مشاهیر عرفا، حکما، شعرا و هنرمندان شهرستان تاریخی خدابنده، کریم نیرومند (محقق)، زنجان، نشر محقق رنگان، ۱۳۸۸ ش، ص ۴۳۲-۴۳۳.

۲ روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۲۶، ص ۴



ادبیات و حساب را نزد روحانیون محلی منطقه تکمیل کرد. از جمله اساتید وی سید حسین زنجانی از علمای مقیم روستای اغوزلو است.

وی در جوانی به روستای «گل تپه» خدابنده مهاجرت کرد و در آن سامان سکونت گزید، و به تدریس در مکتب خانه‌ها و وعظ و ارشاد و اقامه جماعت و تبلیغ دینی روی آورد. پس از انقلاب اسلامی به تدریس علوم ادبیات عربی در حوزه امام صادق علیه السلام شهر قیدار پرداخت و سالیانی نیز در دفتر امام جمعه قیدار به پاسخگویی به مسائل شرعی و رسیدگی به مشکلات و دعاوی مراجعه کنندگان را به عهده داشت. انجام وظایف روحانیت و تربیت و آموزش چند نسل از طلاب و روحانیون و مردم متدین منطقه خدابنده و انتقال فرهنگ اسلامی، دستاورد یک عمر تلاش و تدریس و زحمات او بشمار می‌رود. وی در دوم تیرماه ۱۳۸۴ در شهر قیدار دارفانی را وداع گفت. پیکر وی پس از انتقال به روستای گل تپه، در قبرستان عمومی این دهستان آرام گرفت.

از جمله آثار وی دیوانی از اشعار و مراثی و قصاید است که در موضوعات مذهبی و ذکر مصائب و فضائل اهل بیت علیهم السلام سروده شده است. این مجموعه در قطع رقعی و به نسخ تحریری کتابت شده است.

نسخه خطی این مجموعه نزد نوه دختری ایشان، معلّم فرهیخته جناب ذبیح الله قاسملو در شهر قیدار نگهداری می‌شود. نسخه دیگری از این اثر نیز نزد یکی از شاگردان فاضل و ارجمند وی حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ یدالله هاشمی در شهر قزوین موجود است. به لطف محبت این دو بزرگوار، تصاویری از این مجموعه در اختیار نگارنده سطور قرار گرفت که از محبتشان سپاسگزار است.

### نمونه ای از سروده های موحوم کوچک بیگی:

ای محترم برادر و ای سرور نجیب	از بنده یادگیر و بدان حرمت ادیب
از جهل می شود دل ما چون شبی سیاه	بخشنده از نجوم علومش عجب نصیب
از نور علم جمله تاریک، روشن است	علم است هر بعید جهان را کند قریب
گربشجوی تو منطق قرآن ز اهل علم	بوی گلاب می دهد و طعم و عطر سیب

بر مایه نجات رجا ایلدیوم شرح سنه  
 گنجید سراسی قسردان مایه نظر  
 آراون عفتس عوج الکی کجوان  
 سله مایه اولدی آلا لاله بریز لر صبر  
 عقوناهو تعلق صرف اولدی صبر  
 چون بهار اولدی خلق نام صبر  
 بر سر کج لیدر عفتس لر صبر  
 بر سر عفتس فالاند ایزد اولدی  
 آتین با کج عفتس لر صبر  
 یل لر قار الکی رجا ایلدیوم

بیستنه مایه رجا ایلدیوم شرح سنه  
 کون دلوق قار لریوب عفتس لر صبر  
 تویر ل لیدر عفتس لر صبر  
 دیدوق آیا العین دهری ندوق لیا  
 قوزوس با فالادی قوسر و کول لوب  
 بر سر لر انه بر سر لوز ایا کیمه  
 بر سر عفتس ایلدی داد سته ایسه  
 تیره تا راد لوز حواسه لر صبر  
 کله عفتس با فرزند ایزد  
 صبر لر صبر ایلدیوم

صفحه اول منظومه ترکی در توصیف قحطی خدا بنده زنجان

هر کلمه ای کز آیه قرآن بیان کند  
«کوچک بگی» بگفته ی نغرت علم نما

شیرین تر است واحد حرفش ز صدزیب  
پر کن ز قول و فعل معلّم دل شکیب

\*\*\*

در جهان به ز همه نعمت عالم علم است  
ادب و فهم و کمال و شرف انسانی  
عالم از معرفت حق بدهد درس کمال  
قول «من علّمنی» صحبت عالیست به ما  
آنچه در روز ازل گشت ز فرمان خدا  
اولین حاجت موسی ز خداوند کریم  
برفنون بشری راهنمایی است متین  
نیست «کوچک بگی» ار لایق و عظ و تادیب  
آمنه بنت وهب مادر پیغمبر بود  
آن خدیجه پدرش بود خویلد ز قریش  
حضرت فاطمه هم مادر پاک حسنین  
فاطمه بنت امام حسن سبز قبا  
ام فروه لقب فاطمه امّ جعفر  
پدرش قاسم از اولاد محمّد بوده  
بوده بر حضرت کاظم چو حمیده مادر  
هشتمین نور خدا والده پر مهرش  
مادر تاسع انوار تقی بن علی  
به امام دهمین والده سمانه شمار

روشنی بخش جهان ارزش آدم علم است  
دولت هر دو جهان نقش دو خاتم علم است  
غرض از آیه قرآن مکرم علم است  
«صیّر العبد» به شاگرد مفخّم علم است  
بر ملائک، سبب سجده به آدم علم است  
که کند دعوت فرعون معلّم علم است  
آشنا ساز ره مکه و زمزم علم است  
لیک از لطف معلّم شده منعم علم است  
فاطمه بنت اسد والده حیدر بود  
مادر طیّبه فاطمه اطهر بود  
شهربانو به علی زین العبا مادر بود  
مادر حضرت باقر پدر جعفر بود  
لیک این فاطمه هم فاطمه دیگر بود  
ابن بوبکر که در پرورش حیدر بود  
پاک از هر بدی از طایفه بربر بود  
نجمه بانوی بلند اختر گل پرور بود  
نوییه یا که سبیکه به سما اختر بود  
مغریبه لقب و سیّده اش زیور بود

مشهد

فصلنامه تخصصی کتابخانه‌های و نسخه‌شناسی  
شماره ۱۰۰ پاییز ۱۳۹۹  
سال بیست و ششم





عسکری را صدفی بود که نام است حدیث  
حضرت مهدی موعود ز نرجس خاتون  
پدرش بوده یسوعا پسر قیصر روم  
مادر حضرت عباس بود ام بنین  
بوده لیلا به علی بن حسینش مادر  
«قدرت الله» که این نظم تعشق میکرد

\*\*\*

ای قوم دغا عالمه نور بصرم من  
دردانه زهرا ثمر باغ ولایت  
بیر اولدوزام آخر بیلون ای طائفه نار  
من اولماسام اولماز شرف ثابت و سیار  
من وجه خداوندم ایا فرقه مغرور  
من سیمم امورات جهان منلن ایدور دور  
قارداش اولومی الدن آلوب صبر و قراریم  
باعث بو جهان خلقتینه جدّ کباریم  
ای احمد مختار اوزونه عاق اولان امت  
قونداقیمی جبریل آپاروب گوگلره زینت  
ای کافر و مهمان کش و ملعون ودنی لر  
بیزدن یارانوب جنّت و طویی ایله کوثر

\*\*\*

سر من خاک راه استادم  
هر افادات ز وی رسیده به من

کوکب یازدهم جلوه آن گوهر بود  
رهنمون حضرت زهرا به همین اختر بود  
مادرش دختر شمعون و گل احمر بود  
نام او فاطمه بر شیر خدا همسر بود  
هم ربابش به علی اصغر او مادر بود  
طمع یاری از آنان به صف محشر بود

دریای وفاده نجه عالی گهرم من  
فرزند نبی زاده خیر البشرم من  
مندندی هامی نور جهان مطلع انوار  
نجم جدی و زاده شمس و قمرم من  
بیزدن یارانوب صورت جوزا حمل و ثور  
آنامه آتام زردی و فرزند زرم من  
ظلمیدن آلوب تار، چه لیل و چه نهاریم  
والله که باخون بیر شجر پر ثمرم من  
سیزلرده نه وار ذرّجه عار و نه حمیت  
زیب فلک و لوح و قلم سر به سرم من  
بیز آل پیمبر قرشی لر مدنی لر  
قانیمله جهنّم اودینا سو سپرم من

جان فدایش بدون صبر و شکیب  
مستفیدم چو دارویی زطیب





واقعاً آفرین کمال کرم  
چه رئوف و چه مهربان چه عطف  
شکر به رحمت خدای کریم  
روید از خاک من اگر سبزه  
قول «کوچک بیگی» به شاگردان

مرحبا مرحبا چه شخص نجیب  
چه شفیق و چه عزیز و چه حبیب  
عنصرش از وفا شده ترکیب  
مدح خوان معلم است و ادیب  
حجت قاطع است بر ترغیب

\*\*\*

بشنو نصایح ما که سعادت و بزرگیست  
که کجاری که جایی به از این نمی توان یافت  
زبضاعت حیات ار تحفی توان خریدن  
چه جواهر زلالی چه ارادت بزرگی  
تو ز عشق علم باید بگنی ز کوه خارا  
به یم طلب نباشی اگر عاشقانه غوّاص  
غرض از چنین ورجیزه ز حقیر یادگار است

برهی زبند عالم شنوی چو پند استاد  
که ز کسب علم و ایمان به دو عالم است استاد  
به وجود علم باشد به هدر نمی توان داد  
که ره‌هی ز جهل و باشی، به عروس فهم داماد  
بکنند ز عشق شیرین چوز کوه و سنگ فرهاد  
دُر پر بهای دانش نکشی برون چو صیّاد  
به دعا و یا به حمدی مگرم کند کسی شاد

\*\*\*

«ترجمه منظوم اذان»

بدان تو معنی الله اکبر  
شهادت می دهم جز او خدا نیست  
گواهی می دهم ختم پیامبر  
گواهم این که غیر از وی ولی نیست  
شتابی کن ستون دین نماز است  
شتابی کن به سوی رستگاری  
به این بهتر عمل بشتاب بشتاب

کمالش از قیاس و وهم برتر  
به جز وی خالق ارض و سما نیست  
محمد ﷺ باشد ای خلاق اکبر  
ولی و حجت حق جز علی ﷺ نیست  
به درگاه خدا وقت نیاز است  
امیدی جز خدا هرگز نداری  
سعادت از خدا دریاب دریاب

\*\*\*

### «ترجمه ای دیگر از اذان»

نمایم ذکر الله تعالی که باشد از قیاس و وهم بالا  
خدایی نیست جز خلاق رحمان به امرش خلق گشته کون و امکان  
گواهی می دهم این که محمد ﷺ رسول است از سوی خلاق سرمد  
گواهی می دهد بر حق ولی اوست وصی مصطفی حجت علی ﷺ اوست  
بکن تعجیل و بر پا کن نمازت به حق بنما مناجات و نیازت  
به سوی رستگاری کن شتابی پناهی غیر از این درگه نداری  
شتابی بر چنین خیر العمل ها نماز است آن که نور آرد به دلها  
شتابی کن به کاری کان بود خیر به دنیا آخرت ایمان بود خیر

### نگاهی به هنر شعری و آرایه های ادبی در این قصیده

ارزش نخست این قصیده موضوع آن است؛ شعر بخشی جدایی ناپذیر از زندگی انسان است و این گونه به رسالت و خدمت انسان، تنهایی و رنج او برای زندگی را شرح داده است. نگاه شاعر چنان شکوفا و زنده است که گویا خواننده این وقایع به تماشا نشسته و در هر منظره و هر اتفاق حضور داشته است. وی از صناعات ادبی تشبیه، تلمیح، کنایه، سوال و جواب و امثال سائره در متن درآمیخته و به شیوایی از ناگواری سرما و مرگ کاسته، تا این شعر در ردیف اشعار دلنشین و خاطرپسند قرار گیرد. مهارت وی در گزارش وقایع که خود گواه آن بوده، تنظیم رویدادها یکی پس از دیگری، انتخاب بحر رمل از بحرهای خوش آهنگ و پرکاربرد و قافیه مصدری و پسوند مصدری ترکی «ماق» به زیبایی این سروده افزوده است. شاعر در مقام راوی و چشم بینای تاریخ، از ثبت کوچک ترین وقایع سرمازدگی و تاثیر آن در طبیعت، جولان بهار در میانه زمستان، مرگ رقت آور حیوانات، چالش قوت و غذای روستانشینان، سرانجام سرما و رویش گیاهان در فصول دیگر و چرای حیواناتی که تلف شده اند، بی کاری و بی پناهی موجب بگیریان، شمار کشته شدگان حادثه و گزارش جزئیات کوتاهی نکرده است.



وی با طرح حیوانات و مرگ آنها در جای جای این شعر، طبیعت را در مثالی ساده و عامه پسند، به حیوانی تشبیه کرده که در کنار همه بهره آوری، گاه سرکشی می کند و آسیب می زند و انسان باید تسلیم قهر و آشتی آن باشد.

«قویدی فلک باشماقی» به معنی فلک کفش های او را جفت کرده، است. این کنایه گویای تمام شرایط دشوار زندگانی در آن پیشامد و مهاجرت از روستا دارد که هر که آهنگ رفتن دارد، درنگ نکند که جای ماندن نیست. این روزگار پریشان، شرایط کوچ از روستا را فراهم کرده است.

مرحوم کوچک بیگی در تصویر طبیعت و دگرگونی هوا و سرمای ناگهانی زمین به صفحه شطرنج تشبیه شده است. «فلک شعبده باز فرزین ایدوب بیداقی» (= فلک شعبده باز بیدق را فرزین کرد).

ناگهان بیدق (سرباز) به فرزین (وزیر) تبدیل شد. طبیعت بسان سربازی خادم که بی ارزش ترین مهره شطرنج با حرکتی رو به جلو و معمولی بود، به وزیر، مهره قدرتمند و پرارزش شد. با توجه به نوع حرکت آن در کجروی و کج رفتاری تشبیه شده است. وی در طرح طوفان ناگهانی، ستیز آسمان و زمین را با کنایه «هواسپدی گوگه تپراقی» تعبیر کرده است؛ یعنی زمین به روی آسمان خاک پاشید، و نبرد طبیعت آغاز شد.

در بیان شدت سرما آرایه ادبی اغراق را به حد کمال رسانده است؛ «قیدر قوسالا هر دوستاقی» (= در آن سرما هر زندانی را اگر بیرون برانند باز هم به زندان بر می گردد).

برای بیان شدت یخبندان و فراوانی برف، اصطلاح «یاغیری بوز توکوری دیرناقی» بهره برده است. ناخن را که به گوشت چسبیده و پیوسته است و در مثل جدانشدنی و پیوستگی عبارت «گوشت و ناخن» را بکار می برند، در شعر چنین به نظم کشیده است: سرما ناخن را از گوشت جدا می کند و می اندازد.

از لطیف ترین تعبیرات شاعرانه در این سروده «در بیت نخست جناس»، از واژه سنّه به ترکی و عربی (تو = سال) بهره برده است، در محل اشاره به محل فوت نجف خان، مفهوم را با سوال و جواب نشان می دهد و سپس خود محل دیگری را می شناساند.

خلق بیجا به با هر جمله الهی که بلا  
 صحت نفع جو نگردد در اندوه بود با غلاد  
 اولی که راه خوف دیشتر بود زین  
 یزد قدم بگشاید فال کوس ایوب  
 عقرب ناید ایمن بند جوانی جمله  
 حکم در هر بند که اول بود بند بود  
 بند تر است بند تر بود در بیع  
 اجلو بر در صبا بگردد در صحابه  
 قدر که در وقت قضا تر است قطع  
 گویند که آن سوا خورد است از لب  
 دده جان سوادج قورنه مال الشیطان  
 نوح طوقا قورنه عرق ابله در خانه  
 اوج نور سیرت زین و بر کعبه  
 نه با نام بگشاید و بر حیدر  
 روحان زین را زین است کعبه حیدر  
 آن است ابد و الی بعد التالی  
 بند بود کرده عدل بود در تر  
 بومصبت بود که عدل غورم دا  
 بند وقت که قورنه ابله در صحابه  
 بدگر که شرح بیجا به آمان  
 دین فکر ابله و قلب سندر  
 در هر بند که سیرت زین است

صفحه آخر منظومه ترکی در توصیف قحطی خدا بنده زنجان

وی در بیانی غم انگیز این بیت را سروده است:

قیرماق اولماز بالا حیوانی، وریر روزی میزی قوی قیراق کلفتی جانا، بيله دور بیراقی  
«فرزندم نمی توان از غذای حیوان گذشت که روزی ما از آن است و از زنده نگهداشتن آن  
ناگزیریم، بگذار از غذای خودمان بگذریم تا حیوان بماند! این روش خوب است!»  
این گونه ادیبانه تلاش سخت آدمی برای «ماندن» را در طرازی با ترجیح دو قطب انسان و  
طبیعت بیان کرده است. اختیار ماندن و مردن کدام یک؟ با چه قیمتی؟ در این منظومه آسمان  
ابری و مه آلود را با همه وسعت به حجم «یاشماق» تشبیه کرده است. یاشماق نوعی بستن  
چارقد و لچک بر قسمت پایین و (دهان و چانه) است که زنان برای احترام و شرم در مقابل  
بزرگتر این گونه چهره را می پوشانند. وی با تصویر سازی هوای مه آلود، مه مقابل دهان را با  
آسمان مه آلود مقایسه کرده است.

دگرگونی ناگهانی هوا در هنگامه کار در مزرعه و شدت آسیب سرما را در یک تلمیح با  
طوفان ناگهانی نوح بیان کرده است. فراوانی آرایه های لفظی و معنوی در این قصیده مجال  
دیگری می طلبد که باید در مقابل دیگری شرح داد.

### ترجمه فارسی منظومه قحطی

سال ۱۳۲۶ ش، یک ماه از زمستان نگذشته هوای تابستان نمودار شد، زمین گرم شد و برف  
ها آب گردید. خوشی هوا مردم را فریب داد، گله ها به صحرا رفت و گاوها و گاوآهن ها به راه  
افتادند و جو کاشتند، با این خوشی هوا، دلیلی برای نگهداری علوفه و آذوقه حیوانات نبود.  
بی جا و بی جهت مصرف گردید و در اندک زمانی حیوانات پروار شدند.

هوا، هوایی بهاری و زمان سفر فرارسیده بود، مردم به مسافرت می رفتند، دوباره زندگی و  
داد و ستد در روستا جریان پیدا کرد. یکی برای مسافرت به طرف تهران رفت و یکی به سمت  
سولدوز (نام قدیمی نقده).

گذشت، تا بیست و پنج روز مانده به عید ناگهان هوا طوفانی شد، روزگار تیر و تار گردید،  
باد خاک را به هوا می برد و طوفان سهمگین شروع شد، سرما بیداد کرد، به شدت تمام، آب  
ها یخ بست و سنگ ها از سردی شکافت، برف شروع به باریدن کرد و چه برفی؟! زمین را در

خود فرو برده بود. با این تغییر ناگهانی هوا و بارش برف، مردمی که در صحرا به کار مشغول بودند، حیران ماندند. طوفان نوح به پا خواسته بود، با این بارش در روستای «چنگوری» چهار نفر زیر آوار ماندند، روستای «سازین» سه نفر کشته داد.

در «گوگجه بیلاق» یک نفر از سرما مرد، جنازه دو نفر به نام های «عزیز الله» و «لطف الله» را در روستای زاغجلو، از زیر آواره برف بیرون کشیدند.<sup>۱</sup>

سرهنگ نجف خان از نظامیان حکومتی، میان دو روستای «دهشیر» و «دو تپه سفلی»<sup>۲</sup> حوالی «بلغشیر» اسیر برف شد. صد قدم مانده به روستای یخ زده بود. سوار کاری نمونه با اسبی تیزرو و سبک سیر. شگفتا که اجل او را در آن هوا بیرون کشیده بود، در آن سرمایی که اگر زندانی را آزاد می کردند، دوباره به زندان باز می گشت.

در آن هوای برفی، «کوسا»<sup>۳</sup> طعمه گرگ ها شد. وی به گمان این که گرگ ها را بترساند، به پشت خود زنگوله بسته بود، سه گرگ او را از پای در آوردند، بیچاره فکر می کرد گرگ هم بسان آدمیان است که بتوان در یک نمایش با سبد و چیزهای دیگر سرگرمش کرد.

۱ به گفته پدر بزرگوارم کربلایی گرزعلی صفری - سلمه الله تعالی - در این حادثه، یک نفر نیز از روستای ما «دو تپه علیا» به نام مرحوم یوسفعلی در برف ماند و جان داد. وی با دو تن از دوستانش از رشت باز می گشت که گرفتار برف و سرما شد. در آن زمان به علت فقر، افراد ناگزیر برای کار به گیلان می رفتند. مسیری از سمت «خدابنده، ابهر، قزوین، منجیل، رشت» که با پای پیاده، چند روز پیمودن آن، زمان می برد. مرحوم یوسفعلی (پدر آقایان خداوردی، مرحوم اللهوردی، مرحوم علی وردی و خانم ها مرحومه حمیده و مرحومه صدیقه) در اطراف روستای «قزلجه» در دره «خان دره سی» یخ بسته بود. پس از چند ماه، با آب شدن برف ها، جنازه متلاشی شده او را پیدا کردند که طعمه حیوانات شده بود.

باید افزود در آن ایام از گیلان «برنج» می آوردند و اهالی روستاها در آن روزگار یک بار در سال آن هم شب عید نوروز «برنج» بار می گذاشتند، که غذایی اعیانی بود. هنوز پیرمردها و پیرزنان روستاهای خدابنده، خاطره آن را فراموش نکرده اند، چنان که نان ارزن، نان ماش، نان سیب زمینی، نان جو سیاه (که مثل زغال بود) را فراموش نکرده اند، برخی خانواده های متمول، یک شب دیگر و آن هم وقت برداشت خرمن نیز «برنج» می خوردند.

۲ نام اصلی این روستا که اکنون شهری زیبا و آباد شده در اصل «داود تپه» است. اسنادی از زمان صفوی درباره آن در مرکز اسناد موقوفات حرم حضرت معصومه سلام الله علیها موجود است. نک: گنجینه آثار قم (چاپ ۱۳۴۲).

۳ «کوسا» یا «کوسج» به مردی بی ریش می گفتند که در روستاهای می گشت و نمایش طنز و شادی و امید بخش اجرا کرد. این نوع نمایش به این نام شهرت یافته است. زمان این نمایش در اواخر چله بزرگ و اوایل چله کوچک زمستان بود. حضور او پیام آور نوروز و شادی و بهار زندگی دوباره بود. اهالی قدم او را پر برکت و پرشگون می دانستند و در کمک مالی و دادن اجناس و خوراکی و ... به او کوتاهی نمی کردند. گاهی این نمایش با حضور صنم یا گلین (عروس) اجرا شد که به آن «کوسا صنم» می گفتند.



خلاصه این که سرما همه منطقه را زمین گیر کرد، با تصور آمدن بهار، آذوقه‌ها و علوفه‌ها تمام شد و گرسنگی حیوانات آغاز شد، آنها یا از گرسنگی می‌مردند و یا یکی پس از دیگری ذبح می‌شدند، تا گاو نر که برای شخم زدن بکار می‌میرفت، زنده بماند. هرچه سرمایه بود صرف خرید آذوقه می‌شد، حیوانات از گرسنگی پا به زمین می‌کوفتند، نوکرها و کلفت‌ها مرخص می‌شدند. دشمن! آری حتی دشمن! چنین ایام خواری و بدی را نبیند. اطراف خانه‌ها پر از لاشه‌های حیوانات بود که از گرسنگی مرده بودند. چه سخت بود تماشای جان‌کندن بزی که بزغاله‌اش در حال جان‌کندن بود. سرما ناخن آدمی را از گوشت جدا می‌کرد.

هنوز سرما به کلی نرفته بود که «آزار» (بیماری گروهی و همه‌گیر) از راه رسید و هر چه حیوان که از گرسنگی جان سالم بدر برده بود، گرفتار «آزار» شد. حیوانات تلف شدند. یک ماه از بهار گذشته بود و هنوز برف از برف تکان نمی‌خورد و آب نمی‌شد.

هنوز هوا پر از مه بود مانند «یاشماق» زنان.

حسرت بزرگی بود؛ با چنین سرمای سخت و بارش برف، بهار و تابستان دشت و صحرا پر از علف خواهد شد و علوفه و محصول بسیاری خواهد رویید، ولی دریغ! نه حیوانی برای چریدن مانده و نه بذری برای کاشتن. این قحطی کجا و قحطی ۱۳۳۵ ق کجا؟! آن سال سالی بود که قحطی آن مثل شده بود و گندم به کیلویی پنج تومان رسیده بود. سالی که دل و روده مردم خشک شده بود، سرما و باران و باد همه نعمت خدا هستند، سال هزار و سیصد شمسی، اگر پنج کم کنی سال قحطی بزرگ می‌شود.<sup>۲</sup>

۱ شماری از افراد فقیر و بی‌بضاعت بودند که هشت ماه (از عید تا آبان ماه) برای افراد متمول کار می‌کردند و دستمزد آنها فقط سه وعده غذایشان بود، و به ترکی به آنها «چورک (نان) خرجی» می‌گفتند؛ یعنی شبانه روز در کار و مزرعه و خانه و رسیدگی به حیوانات و تهیه علوفه و ... را به عهده داشتند و صاحب کار موظف بود تنها غذایشان را تامین کند، به مردها نوکر و به زن‌ها کلفت می‌گفتند. زنان کلفت، پخت نان و غذا و شستن لباس و تمیزی خانه را به عهده داشتند. پس از سالها در اواخر دهه سی و چهل حقوق یک کارگر بیست و پنج تاسی من تبریزی گندم (هر من تبریزی سه کیلو) برای هشت ماه بود، با یک دست لباس و یک جفت گالش.

۲ پدر بزرگوaram از پدر بزرگ مرحوم کربلایی احمد درباره قحطی بزرگ ۱۳۳۶ ق تعریف می‌کرد؛ مردم یکی یکی



چه انسانهای بزرگ و بزرگواری بودند که سر سوزن از مرز انسانیت و انصاف و جوانمردی  
پا فراتر نهادند و رنج سترگ انسان بودن و انسان ماندن را با تمام دشواریها و سختی ها تاب  
آورده و این گوهر تابناک را به زیبایی هر چه تمام تر پاس داشتند. در این گونه حوادث مانند  
صدای شیپور جنگ؛ عیارهای دین داری و انسانیت و مردانگی محک می خورد.

گزیده کلام این که به گفته حامد ماکویی:

گؤزل زمانیدی گچن روزگار یوخسولودوخ اما اؤرگ شادیدی

غم سیز دولانیردوخ غم سیز یاشیردوخ زندگانلیق آغزیمیزدا دادیدی<sup>۱</sup>

ترجمه: روزگاری که گذشت چه روزگار خوشی بود! هیچ چیز نداشتیم امام دل شادی  
داشتیم. بی غم زندگی میکردیم و بی غم بزرگ می شدیم زندگی برایمان لذت داشت.

یاد آور می شود ادیب و ارجمند حاج شیخ یدالله هاشمی<sup>۲</sup> - از شاگردان مرحوم کوچک  
بیگی - این قصیده را تکمیل کرده و ابیاتی چند بر آن افزوده است. تکمله ایشان در کتاب  
خمسیه سلام (مجموعه اشعار ترکی که تا کنون به چاپ نرسیده) در آینده چاپ خواهد شد.

از گرسنگی می مردند، ما که زنده مانده بودیم، از فرط گرسنگی توان نداشتیم، مرده ها را دفن کنیم و پیدا کردن  
یک لقمه نان، بزرگ ترین آرزوی ما بود. زن جوانی با کودکی شیرخواره در بغل، خود را به روستای ما «دو تپه علیا»  
رسانده بود تا شاید لقمه نانی بیابد، در تمام روستا «یک لقمه نان» پیدا نشد به او بدهیم. وقتی مأیوس شد، راه  
روستای دیگری را پیش گرفت. پس از چند روز جنازه اش را در راه پیدا کردند که از گرسنگی مرده بود و کودکش در  
حالی که پستان مادر به دهن گرفته بود زنده مانده بود. یکی از اهالی به نام «آدی گوزل» سرپرستی آن شیر خواره را  
پذیرفت و بزرگ کرد. قیمت نان از ایمان و جان آدمی بالاتر بود.

۱ خاطره لر، حامد ماکویی (تبریز، نشر یاران، ۱۳۷۰ ش)، ص ۵۹.

۲ عالم بزرگوار حاج شیخ یدالله هاشمی فرزند مرحوم حاج سیف الله در ۱۳۲۱ شمسی در روستای زاغج - از توابع  
خدا بنده - متولد شد. دروس مقدماتی را در زادگاهش نزد میرزا حسین علی رستمخانی آموخت. ادبیات عربی و  
فارسی را از محضر شیخ قدرت الله کوچک بیگی فراگرفت. در ۱۳۳۸ به قم مهاجرت کرد و دانش فقه و اصول را از  
محضر دایی خود شیخ رضا سبحانی و دیگر اساتید حوزه علمیه قم کسب فیض کرد. وی پدر شهید عبدالله هاشمی  
و برادر شهید نبی الله هاشمی است. ایشان سال هاست در قزوین اقامت گزیده و به وظایف اصلی روحانیت و تبلیغ  
دین می پردازد. آثار چاپ شده او عبارتند از: فانوس شب، نجوای دل، خاطرات شگفت انگیز.

کتابهای دیگری با عناوین خمسیه سلام، هدیه به راهیان نور، دیوانی مشتمل بر غزلیات و قصائد و مراثی و نوحه ها  
نیز قلم زده که تا کنون به چاپ نرسیده است.

## متن قصیده

بیر بیانات زمانی ایلوم شرح سنه  
سنه نین اوچ یوز ویرمی آلتی که آیدور باقی  
گچدی بیر آی قیشمزدان، یایمز ظاهر اولوب  
گون دگوب قار اریوب خشک ایلدی تپراقی  
آرانون جفتی چخوب اکدی نچه گون بصفا  
قویونی گیتدی چوله، دوتدی چوبان چماقی  
بیله یای اولماقی آلتدی بیز بی بصری  
دیدوق آیا علفین وجهی ندور قالماقی!  
حقّه نا حقّه علف صرف الونوب حیوانه  
قوزوسی باقلادی قویروخ، کولکوب اولاقی  
چون بهار اولموشدو خلق هامی قیلدی سفر  
بیری تهرانه بیری سولدوزاجان گتماقی  
بیری بیرنچه سوری توخلو چپیش اتدی خرید  
بیری رجحان ائلدی داد و ستد اتماقی

\*\*\*

یرمی بيش عیده قالاندا، پوزولوب صورت حال  
تیره تار اولدو هوا، سپدی گوگه توپراقی  
یل اسوب قار النوب، یخ ایلوب آب دهان  
دوتدی ظلمات دومانى، هم دره نی هم داغی  
خلق بیچاره هامی، چولده اسلوب باد بلا  
نوح طوفانی قوپوب، غرق ایلدی آفاقى



دورت نفر چونگر ویرانه ده، بوز باغلا دیلار  
 اوچ نفر اهل «سازین» و بیر «گوگجه بیلاقی»  
 اولدی بیچاره نجف خان «دهشیر» و «دوتپه» نین  
 وسطینده نه بابا «بلگشیرون» چیلاقی  
 یوز قدم «بگشیره» قالموش ایدوب یخ او جوان  
 زیر رانینده سبک سیر حجر دیرناقی  
 عقل باور ایلمز، بیله جوان چولده قالا  
 آتی آستیندا پرو، آله اولا شلاقی  
 حکمت دیگره بنذر دیمگ اولماز بیله سوز  
 بیله سوز لرده خدا بیلسون اوزی بیراقی  
 بیله سرهنگ و بیله سرور و سرداره دریغ  
 بومصیبت اورگه چکدی عزیزیم داغی  
 اجل و امر قضا چکמוש اونی صحرايه  
 بیله وقته که قوالار قیدر دوستاقی

\*\*\*

قوردلارین قوت و غذاسی، کلسوب قطع رجا  
 یدیلر کوسج بیچاره ی بی آناق  
 گوئینه زنگی آسوب، قوردا هجوم آور اولوب  
 دیه سن فکر ایلوب، تلبنی سندرمافی  
 دده جان سن هارا، اوچ قوردونان اللمشک هارا  
 فکر ایدردون سیدی، سوقیلین اللشماقی

\*\*\*



مختصر دوتدی بوطوفان هامونی خورد و بزرگ  
یامانی یاخشینی جمعاً آرانى بیلاقی  
چون بهار عزمینه آذوقه لری پوچ ایلدوق  
هامو صرف ایتموشودوق قالموشدی آز باقی  
گچینون خرجینی دوندر سامانا جانم اوغون  
قوزونون کس باشینی خیرات ایله اولاقتی  
قیرماق اولماز بالا حیوانی وریر روزی میزی  
قوی قیراق کلفتی جانا بیله دور بیراقتی  
اوکوزه تازه سامان توک گچیله تازه چورک  
قویونی کرسی یانوندا ایلیون دوستاقتی  
وای حرام اولدو بالایول توکونی نعشینی آت  
دالدا قوی گورمیله دشمن بیله خوار اولماقتی  
گیچی لر بع ایلیوب ایتدی وداع اولاقتی  
قویون ایراد ایلیوب عهدی قیروب مساقی

\*\*\*

شکر درگاهیه ای قادر و قیوم و احد  
سنون امریله یاغور بوز، توکووری دیرناقتی  
اکتفا اولمادی بوسرد و یخ برفه گینه  
داوارا گلدی آزار منع قیلوب قالماقی  
هر کسون یوخ علفی حیوانی آجیندان اولور  
هرکسون وار علفی باشلیر آزار دوتماقتی  
آلتی گون ماه حلمدن گیدری قار یریمیر  
گوی دولوبدور بولودا مثل گلین یاشماقتی

کاش بیرنچه قویون یایدا تاپیدوق دده جان  
 چون عجب اوت اولاجاق راحت اولار یایماقی!  
 هرکسون کوچ ایلمک واردی خیالینده داداش  
 داخی فکر ایلمسون قویدی فلک باشماقی  
 دیروخ قیشدا سویوخ بیرجه بلا دور، نه جانیم  
 قیشدا قار اولماسا اولماز علقین یارپاکی  
 مین و اوچ یوز اتوز آلتی قمریدن یاد ایله  
 قوریوب خلقین آجیندان قارین و قورساقی  
 بوکدا اولدی کیلوسی بش قیرانا قحطی اولوب  
 چوخلاری ائولدی آجیندان گیجه آخشام چاقی  
 قار، یاغیش، یل، هامیسی نعمت بی پایاندور  
 خالقین نعمتی دور قیشدا یلین آسماقی  
 سال مین اوچ یوز شمسی دن ایله بش ایل کم  
 اوقحط لیک که الوب هر مثلین مصداقی  
 خرواری اولدی یوز اللی تومنه بوغدانون  
 جان وریوب آج، قوجاقندان ننه نین قونداقی  
 دوت بوتاریخدن عبرت دوشه بلکه یادیودا  
 بیر زمان احسن ایدین «قدرت» خوش اخلاقی



